

تفسیر سورهٔ تین (جلسه دوم)

متن مستخرج از فایل صوتی جلسهٔ تفسیر استاد تاج آبادی در اندیشکده فناوری نرم دانشگاه

امام صادق (ع) - ۱۴۰۰/۰۸/۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالزَّيْتُونَ (۱) وَطُورِ سَيْنِينَ (۲) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ
(۴) ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶) فَمَا
يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ (۷) أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ (۸)

به نام خداوند گسترده مهر مهربان

سوگند به آن کوه انجیر و زیتون (سرزمین دمشق و بیت المقدس) آن جا که خاستگاه پیامبرانی بسیار بود،
(۱) و سوگند به طور سینا، آن جا که خدا با موسی سخن گفت، (۲) و سوگند به این شهر امن (مکه)، (۳)
که ما انسان را در نیکوترین قوام آفریدیم تا بتواند در نزد خدایش به نیکبختی جاودانه دست یابد. (۴)
سپس او را چون از مسیر فطرت خارج شد، به جایگاهی پست که از جایگاه همه فرومایگان اهل عذاب
پست تر بود بازگرداندیم. (۵) مگر کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، که برای آنان
پاداشی بی پایان خواهد بود. (۶) اینک ای انسان، پس از دانستن این حقیقت چه چیز تو را وامی دارد که
روز جزا را دروغ شمری؟ (۷) مگر خداوند در داوری اش از همه داوران برتر نیست؟ پس چگونه
می پنداری که روز جزایی مقرر نکرده است تا هر کس به سزای کردار خویش رسد. (۸)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدمت همه اساتید و دوستان و بزرگوارانی که در این جلسه حضور دارند عرض سلام و ادب دارم.

ادامه بررسی نظریات در وجه پیوند ۴ سوگند ابتدائی سوره

در جلسه قبل تفسیر سوره تین را آغاز کردیم در آن سه آیه اول بیان شد که چهار سوگند یاد شده است «وَالزَّيْتُونَ
وَالزَّيْتُونَ (۱) وَطُورِ سَيْنِينَ (۲) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳)» آنجا گفتیم که یک بحثی در میان مفسران در گرفته است
که این چهارتا سوگند چه ارتباطی باهم دارند به جهت اینکه دو سوگند اول به انجیر است و زیتون که دو امر و
دو شیء مادی هستند، و سوگند سوم و چهارم به کوه طور است و مکه مکرمه است که زادگاه و محل وحی و
رشد و پرورش انبیاء است. چه ارتباطی بین این چهار سوگند وجود داد؟

گفتیم که مفسران و جوهری را در میان آوردند، وجه اول را در جلسه قبل توضیح دادیم و بیان شد که برخی ها می‌فرمایند که مراد از تین و زیتون در اینجا دو میوه نیست؛ بلکه مراد دو کوه در فلسطین است به نام کوه تینا و کوه زیتا. نام این دو کوه از همین تین و زیتون گرفته شده است. به این اعتبار هم نام این دو کوه تینا و زیتا گذاشته است که در این دو کوه دریکی از آن‌ها انجیر خیلی فراوانی وجود دارد درخت انجیر و در دیگری درخت زیتون، اما قسم به این دو کوه به این دلیل است که این دو کوه محل اقامت و عبادت و دریافت وحی برخی از پیامبران بوده است؛ بنابراین بر اساس این تفسیر بین این چهار سوگند یک پیوند معنایی برقرار است و این مفسران مثل آلوسی و مثل ابن عاشور و ... دلیل و مستندشان هم این است که باید بین قسم‌های قرآن در یک سوره یک پیوند معنایی باید باشد، یک مناسبتی باشد، اگر شما بگویید مراد از تین و زیتون دو تا درخت است، دو میوه است، هیچ مناسبت و پیوندی بین دو قسم اول و دو قسم دوم وجود نخواهد داشت.

دیدگاه شهید مطهری

وجه دوم را مرحوم شهید مطهری دارند، مرحوم شهید مطهری هم در پی این هستند که یک پیوندی بین چهار سوگند ایجاد کنند منتها نه از حیث اینکه خود این سوگندها باید باهم پیوند داشته باشند. ایشان بر این مبنا تشریح کرده‌اند که بین این قسم‌های که خداوند متعال در این سوره یاد کرده است و موضوع قسم یک پیوندی وجود دارد و باید پیوندی باشد. این چهار سوگند با موضوع قسم که همان خلقت انسان در احسن التقویم است باید یک ارتباطی داشته باشد و ارتباط هم از نظر ایشان وجود دارد. ایشان می‌فرماید مراد از احسن التقویم بودن انسان صرفاً به لحاظ معنوی نیست، خلقت انسان هم به لحاظ جسمانی و هم به لحاظ روحی و معنوی احسن تقویم است، یعنی جسم انسان، بدن انسان برترین و کامل‌ترین بدن‌ها از نظر ایشان است. حالا با توضیحی که دارند و روح انسان هم برترین است و به لحاظ رشد و تکامل و ارتقائی که می‌تواند پیدا بکند و چون انسان دوبعدی است یک بعدش بعد جسمانی است و یک بعدش بعد معنوی و روحانی است و در هر دو احسن التقویم است بنابراین خداوند متعال چهار سوگند یاد کرده است دو سوگندش مادی است که مربوط به همان بعد جسمانی انسان است، دو سوگند خداوند متعال در این سوره هم معنوی است سوگند به کوهی که حضرت موسی در آن وحی را دریافت کرد طور سینا و مکه مکرمه، این دو سوگند هم به لحاظ خلقت روح انسان معنوی هستند و احسن التقویم بودن روح انسان. البته مرحوم شهید مطهری مسئله احسن التقویم بودن خلقت انسان و به لحاظ جسمانی را به لحاظ زیباشناختی نمی‌دانند. یک تفسیر دیگری دارند که ان شاء الله در ذیل آن آیه به آن می‌پردازیم.

دیدگاه سوم

اما وجه سوم این است که نه، چه لزومی دارد شما به دنبال پیوند مناسبی یا معنایی بین قسم‌های یک سوره بگردید. این‌ها هیچ پیوندی لزوماً نباید بینشان برقرار باشد، نه بین خود سوگندها باید پیوند و مناسبت باشد. همان‌طور که آلوسی تصور کرده نباید بین این سوگند و موضوع قسم لزوماً پیوندی باشد، پیوند معنایی باشد.

بنابراین این مفسران می‌گویند نه؛ یعنی هیچ‌یک از این دو وجه را یا نپذیرفتند یا به ذهنشان نیامده است. گفتند که خداوند متعال به هر چیزی که بخواهد قسم می‌خورد. اینجا حالا چهارتا سوگند یاد کرده است دو تا به زیتون است و انجیر، دو موردش هم به‌طور سینین و مسجدالحرام و مکه مکرمه است. خب اگر خداوند متعال سوگند یاد می‌کند سوگند یاد می‌کند به فعلش، به تجلی خودش، به جلوه خودش، به مظهر خودش، هر چه که در این عالم وجود دارد جلوه خداوند است، آیه الهی است، مخلوق خداوند است، فعل خداوند است و هر فعلی از افعال الهی چون فعل خدا است، لذا باعظمت است. مقدس است، شرافت دارد؛ بنابراین خداوند متعال اگر به تین و زیتون سوگند یاد کرده است، نه به‌عنوان دو شیء، دو ماده، دو میوه. یک جهتش این است؛ بلکه از این جهت که این‌ها فعل خدا هستند و مظهر خدا هستند و مخلوق خداوند متعال هستند، البته برخی‌ها آمدند گفتند که یک ویژگی‌هایی در تین و زیتون وجود دارد، یک فواید غذایی و دارویی بسیار زیادی در این دو میوه وجود دارد و این فواید و منابع باعث شده است که خداوند متعال به این دو میوه سوگند یاد بکند. مثلاً گفتند که انجیر در پاک‌سازی کلیه و مثانه و کبد و امثال این‌ها نقش بسیار مؤثری دارد یا به لحاظ غذایی خیلی این دو مفید است، این وجوه را هم ذکر کردند.

مرحوم علامه طباطبایی در اینجا همان وجه سوم را برگزیدند و گفتند مراد از تین و زیتون دو تا میوه است، نه آن دو کوه مقدس است که بخواهیم از آن طریق مناسبت معنایی ایجاد بکنیم و نه به این لحاظ است که انسان دو بعد دارد؛ بعد جسمانی و روحانی و این‌ها... فرمودند مراد از تین و زیتون همین دو میوه است و خداوند متعال به این دو میوه سوگند یاد کرده است، بعد مرحوم علامه طباطبایی آن وجه اول را که آلوسی و ابن‌عاشور به میان آوردند که خواستند یک مناسبت معنایی ایجاد کنند آن وجه را مرحوم علامه طباطبایی با قیل یاد کرده است، همین‌که با قیل یاد کرده است؛ یعنی اینکه من آن وجه را خیلی نمی‌پسندم و یک نظریه قوی و موجهی نیست.

مبنای علامه(ره) در سوگندهای قرآنی

خب یک مطلبی، یک مبنایی مرحوم علامه طباطبایی در باب قسم‌ها و سوگندهای قرآن کریم دارند خوب است من آن مبنای ایشان را در اینجا بیان بکنم بعد ببینیم بر اساس این مبنا ما کدام‌یک از این سه وجه را می‌توانیم انتخاب بکنیم.

مرحوم علامه طباطبایی یک دیدگاه و مبنایی درباره سوگندهای قرآن دارند که من قبل از ایشان ندیدم دیگر مفسران کسی این مبنا را داشته باشد و حالا در این طول مدت‌ها، سال‌هایی که آراء مفسران سروکار داریم من تا به حال ندیدم مفسری این مبنا را داشته باشد، البته بعد از مرحوم علامه طباطبایی برخی از شاگردان ایشان مثل حضرت آیت‌الله جوادی آملی این دیدگاه را و این مبنا را قبول کردند و پذیرفتند و شرح دادند، اما قبل از علامه طباطبایی کسی این دیدگاه را نداشته است.

دیدگاه و مبنای علامه در باب سوگندهای قرآن این است: ایشان می‌فرمایند سوگندهای قرآن کریم علاوه بر اینکه نقش هشدار دهنی دارد و توجه می‌دهد که یک مطلب مهمی خداوند متعال می‌خواهد بیان کند، خود سوگند که خداوند متعال در یک آیه یا در یک سوره یاد می‌کند، خودش دلیل و برهان است برای آن موضوع قسم، موضوع سوگند و این یک مبنا است. مثلاً ایشان می‌فرمایند خداوند متعال در سوره حجر آیه ۷۲ به جان پیامبر اکرم قسم می‌خورد، به عمر پیامبر اکرم قسم می‌خورد «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» ای پیامبر به جان تو قسم، به حیات تو قسم که این دشمنان تو و این مخالفان تو در مستی و غفلت و در کوری به سر می‌برند.

مرحوم علامه می‌فرماید ما یک قسم داریم و یک مقسم به داریم که جان پیامبر اکرم است، حیات پیامبر اکرم است، یک موضوع قسم داریم و آن چیست؟ و آن این است که دشمنان پیامبر اکرم در گمراهی و ذلالت و کوری هستند. علامه می‌فرماید که این قسم دلیل بر این موضوع قسم است، یعنی خود عمر پیامبر اکرم، حیات پیامبر اکرم دلیل است بر اینکه دشمنانش در کوری و غفلت هستند، چرا؟ می‌فرماید به خاطر اینکه پیامبر بزرگوار اسلام چهل سال در میان این مشرکان زندگی می‌کرد و در این چهل سال این مشرکین یک‌بار از پیامبر اکرم دروغ نشنیدند، بی‌عفتی نشنیدند، بی‌تقوایی نشنیدند جز فضایل اخلاقی، جز مکارم اخلاقی اهلنت‌داری، عبادت، تقوی و حسن خلق چیزی از پیامبر بزرگوار اسلام ندیدند.

می‌فرماید این حیات چهل ساله تو که در منظر و مرعای این‌ها است، به این حیات چهل ساله‌ات که پر از معنویت و اخلاق و صداقت و وفاداری و امانت‌داری است به این قسم که دشمنان تو و مخالفان تو گمراه هستند. مرحوم علامه فرمودند این خودش برهان شد، این خودش دلیل شد؛ یعنی این زندگی چهل ساله تو دلیل است بر اینکه این مخالفان تو در گمراهی هستند ایشان می‌فرماید ببینید اینجا خود مقسم به آن چیزی که قسم به آن خورده شده است دلیل است برای آن موضوعی که برایش قسم خورده است و آن گمراهی و هستی و غفلت مخالفان پیامبر بزرگوار اسلام است و یا در سوره ذاریات «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ» در آسمان است رزق شما و آنچه شما وعده داده شدید، ما به شما وعده دادیم که مثلاً بهشت باشد، بعد می‌فرماید «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ» پس قسم به پروردگار آسمان و قسم به پروردگار زمین که این مطلب حق است، کدام مطلب؟ اینکه رزق شما از آسمان می‌آید، رزق شما از آسمان است، علامه می‌فرماید خود این قسم خودش دلیل است بر موضوع قسم، دلیل است بر اینکه رزق از آسمان است، چرا؟

می‌فرماید به خاطر اینکه قسم خورده شده است به پروردگار آسمان‌ها و زمین، اگر خداوند پرورش‌دهنده و تربیت‌کننده و تدبیرکننده آسمان‌ها و زمین است؛ یعنی موجودات آسمانی و زمین است، سیارات و کهکشان‌ها و منظومه‌ها و باران و ابرها و هر چه در آسمان است خدا تدبیر می‌کند، خدا برنامه‌ریزی می‌کند، خدا اداره می‌کند، و آنچه در زمین است و موجودات که در زمین هستند خداوند تدبیر می‌کند. پس این خدایی که تدبیرکننده آسمان‌ها و زمین است، خود همین، دلیل است بر اینکه اگر می‌گوید رزق شما در آسمان است، این بودن رزق در آسمان و اینکه رزق از آسمان می‌آید این ثابت است و حق است؛ یعنی خود این مقسم به و قسم دلیل آیت برای اثبات مدعا، خب اگر این مبنا را ما پذیرفتیم که قسم‌های قرآن کریم خودش دلیل است برای اینکه آن موضوع قسم را ثابت بکنند، بر اساس این مبنا بهتر است ما همان وجه اول را بپذیریم و وجه اول را تقویت بکنیم، به این معنا که بگوییم که مراد از تین و زیتون همان دو کوه مقدسی است که انبیاء در آنجا پرورش پیدا کرده‌اند، به معراج رفته‌اند، وحی را دریافت کرده‌اند و ارتقاء روحی پیدا کردند، طور سینا و مکه مکرمه هم که همین ویژگی را دارد، درواقع موطن رشد حضرت موسی به لحاظ معنوی چون وحی را دریافت کرده است و پرورش وجود مقدس پیامبر اکرم و رشد وجود مقدس پیامبر اکرم است، پس چهار قسم، چهار سوگند به امور معنوی خورده شده است و خود همین قسم‌ها دلیل است بر اثبات مدعا که انسان در احسن التقویم است، انسان برترین روح را دارد، انسان برترین استعدادها معنوی و کمالات را دارد، اگر انسان چنین استعدادهایی نمی‌داشت، نباید این پیامبران پرورش پیدا می‌کردند، نباید این پیامبران وحی را دریافت می‌کردند، همین که این پیامبران وحی را دریافت کردند و به رشد رسیدند معلوم می‌شود که انسان‌ها استعداد احسن التقویم را دارند،

معلوم می‌شود که انسان‌ها این قابلیت در آن‌ها است که چنین رشد و ارتقای پیدا بکنند، در واقع وجود این پیامبران دلیل است بر اینکه انسان در احسن التقویم خلق شده است.

به نظر ما اگر آن مبنای علامه طباطبایی را کسی بپذیرد، پیروی بکند، بهتر است که اینجا بگوییم مراد از تین و زیتون دو تا میوه نیست و شاید بشود گفت که اگر مرحوم علامه طباطبایی این مبنایشان را بخواهند رعایت بکنند و این تقریر را بپذیرند باید همان وجه اول را انتخاب بکنیم.

تفسیر آیات ۴ تا ۶

بحث بعدی در آیات ۴ تا ۶ این سوره است، این سه آیه را باید باهم یکجا ببینیم و دیدگاه مفسران را بررسی بکنیم، چون می‌خواهیم اگر تک‌تک این آیات را بررسی بکنیم رفت و برگشتان زیاد می‌شود و موجب تکرار می‌شود.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (۴) «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (۵) «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (۶) ما انسان را یعنی نوع انسان را، طبیعت انسان را، جنس انسان‌ها را در بهترین تقویم آفریدیم و سپس آن‌ها را به اسفل السافلین برگرداندیم؛ مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آن‌ها اجری غیر ممنون دارند.

مراد از «احسن»

احسن از حسن است، حسن یعنی زیبایی، اول‌بار شاید برای چهره به‌کاررفته است. یک چهره‌ای مثلاً چهره یک انسانی که آن تعادل لازم بین اجزاء صورتش هست و آن انتظام و تعادل هست و هر عضوی کامل است و یک به لحاظ اندازه و شکل و ارتباط با دیگر اجزا یک تعادل کاملی دارد ما می‌گوییم این زیبا است، زیبایی از این یعنی نشئت‌گرفته از تعادل کامل و ناقص بودن است.

بعد این واژه را در امور معنوی هم به‌کار بردند. در امور معنوی هم می‌گویند اخلاق زیبایی دارد، رفتار زیبایی دارد و امثال این‌ها.

مراد از «تقویم»

تقویم از قوام و قیام و این‌ها است و یعنی قوام دادن و به‌نوعی قیام دادن، قیام یعنی برپا بودن و استواری، اما این اول‌بار برای آن حالت ایستاده انسان به‌کاررفته است. یک انسانی که قائم است یا یک شیء ای که قائم است، نه

اینکه بهترین آنچه از این شیء ما انتظار داریم کارکردها و ثمراتش در حال ایستادن بهتر نمایان می‌شود و بهتر به انجام می‌رسد. این واژه قائم و قیام به لحاظ استعاره و کنایه استفاده می‌شود برای بهترین حالت شیء، بهترین حالتی که همه کارکردها و ثمراتی که از آن انتظار داریم را محقق می‌کند. چون انسان در حال ایستادن به لحاظ گرفتن و انجام دادن و فعالیت کردن مسلط‌تر است تا خوابیدن و نشستن، این واژه برای این معنا به صورت کنایه استفاده شده است؛ لذا اقامه نماز یعنی برپاداشتن نماز یعنی این، یعنی کامل‌ترین نماز، آن نمازی که همه فواید و ثمراتی که از آن انتظار می‌رود او محقق بشود. اقامه عدل، اقامه قسط باز به همین معنا است، یعنی آن عدالتی، آن قسطی که همه ثمرات و همه کارکردهایی که از آن انتظار می‌رود محقق شود و جاری شود.

خلقت انسان در احسن تقویم به این معنا است که انسان را دربرترین و بهترین تعادل آفریدیم، آن تعادل و وضعیتی که همه استعدادها، همه کارکردهایی که از او انتظار می‌رود و در او قرار داده شده است او بتواند محقق شود و به ثمر بنشیند و ظهور پیدا بکند.

مراد از «رد»

رد یعنی برگرداندن. منتها این رد به معنای جعل هم می‌آید، به معنای تبدیل کردن هم می‌آید. لذا برخی (رَدَدْنَاهُ) را به معنای برگرداندن معنا کرده‌اند. معنای اصلی آن، برخی گفته‌اند به معنای (جعلناه) تبدیل کردیم. ما انسان را به اسفل السافلین تبدیل کردیم. برخی هم به معنای تغییر گرفته‌اند. ما او را تغییر به اسفل السافلین دادیم؛

مراد از «اسفل»

اسفل یعنی پست‌ترین، سافلین چون جمعی است که برای ذوی العقول به کار می‌رود؛ یعنی پایین مرتبه‌ای که یک موجود دارای عقل می‌تواند در آن پست‌ترین مرتبه قرار بگیرد و حضور پیدا کند،

مراد از «غیر ممنون»

بعد آن واژه دیگری که حالا نیاز به توضیح دارد این «غَيْرُ مَمْنُونٍ» است. (ممنون) یک معنایش به معنای منت گذاشتن و این‌ها است. «غَيْرُ مَمْنُونٍ» یعنی بدون منت، یک معنایش هم به معنای مقطوع است، «غَيْرُ مَمْنُونٍ» یعنی غیر مقطوع، یعنی بی‌انتهای، یعنی پایان‌ناپذیر، که در اینجا معنای دوم مراد است، اگر کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام بدهند به آن‌ها پاداشی انتهایناپذیر می‌دهیم، پاداشی بی‌نهایت می‌دهیم، پاداشی انقطاع‌ناپذیر می‌دهیم و منقطع نشدنی. خب این واژگانی که لازم بود در اینجا بحث بکنیم.

تبیین و تحلیل سه دیدگاه در تفسیر این آیات

در تفسیر این سه آیه دیدگاه‌های مختلفی مفسران ارائه کرده‌اند، چون خیلی از این دیدگاه‌ها با همدیگر نزدیک است و تفاوت‌های جزئی دارد، ما سه دیدگاه از دیدگاه مفسران را انتخاب کرده‌ایم که ان شاء الله بحث بکنیم. بقیه دیدگاه‌ها هم روشن می‌شود.

دیدگاه بیضاوی

دیدگاه اول را ما از کتاب تفسیر بیضاوی انتخاب کردیم. ایشان می‌گویند مراد از احسن التقویم یعنی حسن صورت و حسن سیرت، ما انسان را در احسن التقویم آفریدیم؛ یعنی انسان را هم به لحاظ شکل و شمائل و صورت، بهترین صورت و هیئت را به او دادیم، هم به لحاظ سیرت و درون، خب بهترین صورت را به انسان دادیم، یعنی چه؟ یعنی انسان را به گونه‌ای آفریدیم که ایستاده حرکت بکند، روی دو پا بایستد، چهار دست و پا حرکت نکند و چهره انسان را زیبا قرار دادیم، زیباتر از حیوانات دیگر، حیوانات دیگر یا روی زمین می‌خزند، یا با بال پرواز می‌کنند، یا چهار دست و پا حرکت می‌کنند، ما این خلقتی که به لحاظ شکل و شمایل به انسان دادیم، یعنی به لحاظ زیبایی‌شناختی، در واقع ما انسان را از دیگر موجودات به لحاظ صورت و شمایل زیباتر آفریدیم.

سیرت انسان هم که معلوم است احسن است، چون فقط به انسان عقل دادیم. به انسان اراده دادیم، به انسان فطرت دادیم، اینکه انسان فطرت دارد، عقل دارد و اراده دارد که این‌ها مربوط به سیرت و درون و روح و باطن انسان است این نشانگر احسن التقویم بودن او است.

بعد درباره «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ» ایشان رد را باز به همان معنای اصلی خودش می‌گیرد. به معنای بازگرداندن، بعد می‌گوید سپس ما بازگرداندیم کافران را به جهنم، یعنی آن مردود علیه را، آنجایی که کافران را به آنجا برمی‌گرداندیم، ایشان جهنم گرفته است که در آیه نیامده است، چون در آیه می‌فرماید که «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» ایشان می‌گوید مراد از اسفل السافلین همان جهنم است، جهنم در آیه نیامده است اما مراد از اسفل السافلین جهنم است.

خب آن ضمیر (رددناه) به چه چیزی بازمی‌گردد؟ می‌گوید به کافران برمی‌گردد، معنای آیات این می‌شود: ما نوع انسان، طبیعت انسان، جنس انسان، انسان‌ها را در بهترین تقویم به لحاظ شکل و شمایل و صورت و باطن آفریدیم، سپس برخی از انسان‌ها را، بعضی از این انسان‌ها را که کافران باشند به جهنم بردیم، «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» این (إلا) دیگر در اینجا به معنای استثناء حقیقی نیست، معنای استدراک می‌دهد، «لكن الذين» (إلا) در اینجا به

معنای (لکن) است، «لکن الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» لکن کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند دیگر ما آن‌ها را به جهنم و اسفل السافلین نبردیم، بلکه به آن‌ها پاداشی «غَيْرُ مَمْنُونٍ» دادیم که ایشان اینجا را باز به همان معنای غیر مقطوع گرفتند.

این تفسیری که بیضاوی ارائه کردند و قبل از بیضاوی و بعد از او هم بعضی‌ها تفسیرهایی را کم و بیش ارائه کردند. به نظر ما با چند چالش روبرو هستیم: اول اینکه این احسن التقویم را شما تفسیر بکنید به حسن صورت و سیرت که خیلی پذیرفتنی نیست. حسن سیرت داشتن انسان پذیرفتنی است، اما اینکه می‌گوییم صورت انسان، شکل انسان از دیگر حیوانات زیباتر است و قشنگ‌تر است این پذیرفتنی نیست، به خاطر اینکه اولاً زیبایی یک امر نسبی است و ما انسان‌ها چون با شکل و شمائل خودمان انس گرفته‌ایم درواقع شکل و شمائل خودمان را برتر و زیباتر از حیوانات می‌بینیم. ای بسا حیوانات هم همین نظر را نسبت به ما و خودشان داشته باشند! آن‌ها هم شکل و شمائل و خودشان را زیباتر از شکل و شمائل ما بدانند. اینکه ما روی دوپا راه می‌رویم آن‌ها روی چهارپا راه می‌روند این‌ها خیلی خیلی نمی‌تواند برای این باشد که مراد قرآن کریم از احسن التقویم این حسن جسمانی و اندامی هم باشد.

اشکال مهم‌تر این است که در اینجا آیه شریفه ۴ سخن از همه انسان‌ها است و می‌گوید ما همه انسان‌ها، جنس انسان‌ها، نوع انسان‌ها، همه انسان‌ها را در احسن التقویم آفریدیم، بعد به «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ» که می‌رسد، ضمیر «رَدَدْنَاهُ» ظاهرش این است که به خود همان انسان در آیه ۴ برگردد. ما خودمان انسان، خود نوع انسان‌ها، همه انسان‌ها را به اسفل السافلین بردیم، نه اینکه شما این ضمیر را به بعضی از انسان‌ها برگردانید؛ آن‌هم بعضی که کافر هستند و مشرک هستند، بعد اسفل السافلین هم تفسیر بکنید به جهنم، درحالی‌که خلاصه قرینه‌ای در این‌که در این سوره لزوماً بگوید مراد از اسفل السافلین جهنم است و لاغیر درواقع چنین قرینه‌ای هم در بین نیست.

نکته دیگر این است که بر اساس این تفسیر «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ» به موطن آخرت برمی‌گردد، درواقع «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» یعنی ما انسان‌ها را در دنیا در احسن التقویم آفریدیم بعد در آخرت، در معاد، ما کافران را به جهنم می‌بریم، به جهنم می‌فرستیم، ولی مؤمنانی که عمل صالح دارند نه، این موطن «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ» را ایشان به روز قیامت و رستاخیز و این‌ها بردند.

دیدگاه شهید مطهری

مرحوم شهید مطهری یک تفسیر دیگری ارائه کردند که این تفسیر ایشان هم باز کم و بیش قبل از ایشان مطرح بوده است اما چون ایشان یک اضافاتی دارند و یک تبیین و توضیح جامع تری دارند ما دیدگاه ایشان را بیان می‌کنیم.

ایشان می‌فرماید که مراد از احسن التقویم به لحاظ استعداد است؛ یعنی ما کامل‌ترین استعدادها را به انسان دادیم، کامل‌ترین امکانات را به انسان‌ها دادیم، انسان‌ها به لحاظ بالقوه و به لحاظ استعداد و سرمایه کامل‌ترین مخلوق الهی هستند. به همین خاطر خداوند متعال خودش را بعد از خلقت انسان احسن الخالقین نامید؛ «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». خب بعد ایشان می‌فرماید این استعدادهای انسان و قابلیت‌های انسان که کامل‌ترین است به لحاظ روحی و معنوی کامل‌ترین استعداد را دارد آیا هم به لحاظ جسمانی و هم روحی و معنوی کامل‌ترین استعداد را دارد؟ ایشان آمد به لحاظ هر دو، انسان را هم به لحاظ جسمانی و اندامی احسن التقویم؛ یعنی کامل‌ترین استعداد را دارد، هم به لحاظ و معنوی، منتها ایشان می‌فرماید اینکه می‌گوییم انسان به لحاظ جسمانی و اندامی کامل‌ترین استعداد را دارد، کامل‌تر است، به معنای زیبایی‌شناختی نمی‌گوییم، به معنای فلسفی می‌گوییم از نگاه فلسفه و فلاسفه می‌گوییم، خب فلاسفه در اینجا چه می‌گویند؟ فلاسفه معتقد هستند که بین حالات یک موجود و ترکیب عنصری و اندامی آن موجود، یک رابطه برقرار است؛ یعنی هر موجودی متناسب با ترکیبی که در او است و آن پیوند و رابطه‌ای که میان آن عناصر و آن موجود است و تغییراتی که می‌کند و رشدی که می‌کند، یک پیوندی برقرار است، بعد ایشان مثال می‌زنند می‌گویند چرا گیاه رشد دارد، حرکت دارد، ولی سنگ ندارد؟ می‌گویند به خاطر اینکه ترکیب گیاه، عناصر گیاه، در واقع یک تعادلی دارد و این اندام یک کمالی دارد که می‌تواند نفس نباتی به آن‌ها افاضه شود، نفس و روح نباتی داشته باشند و این گیاه رشد بکند، اما اندام سنگ، عناصر سنگ این قابلیت را ندارد، این ترکیب را ندارد، در واقع عناصر سنگ این ویژگی را ندارند که بتوانند روح و نفس گیاهی را دریافت بکنند و آن‌ها هم حرکت داشته باشند، حیوان را که با گیاهان می‌سنجیم می‌بینیم همین‌طور، حیوانات روح حیوانی دارند، نفس حیوانی دارند، علاوه بر رشدی که گیاهان دارند، حیوانات غریزه هم دارند، افعال ارادی و اختیاری هم دارند، پس روحشان روح حیوانی و قوی‌تر است. چرا یک حیوان روح حیوانی دارد، اما درخت مثلاً گردو روح حیوانی ندارد؟ یا یک تکه سنگ روح حیوانی ندارد، آیا گتره ای است؟ گزاف است؟ یعنی اندام این سنگ، عناصر این سنگ، ترکیب این سنگ و این گیاه هم می‌توانستند روح حیوانی دریافت بکنند و خداوند به آن‌ها افاضه کند ولی خداوند این کار را نکرده است! آمده است از میان این سه

موجود گفته است من فقط به حیوان می‌دهم! می‌فرماید نه، فلاسفه می‌گویند نه، امکان ندارد یعنی محال است که سنگ با این اندام سنگی و این عناصر و این ترکیب بتواند مثلاً روح نباتی یا حیوانی دریافت کند.

باز سراغ انسان می‌رویم چرا خداوند متعال به انسان روح انسانی داد ولی مثلاً به گوسفندان و حیوانات دیگر نداد؟ آن‌ها هم که همین یک اندام را دارند، اندامشان هم حیات دارد. فلاسفه می‌فرمایند یک ترکیبی در اندام بدن انسان است. یک تعادلی است، یک مزاج برآمده از ترکیب عناصر در انسان است که آن ترکیب، آن مزاج استعداد دریافت روح انسانی را دارد. چون این ترکیب و مزاج در اندام و بدن حیوانات نیست در واقع آن‌ها نمی‌توانند روح انسانی را دریافت بکنند؛ پس اگر می‌گوید که «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» هم به لحاظ جسمانی است به این معنا و هم به لحاظ روحی است، یعنی بدن انسان، ترکیب عناصر انسان، اجزاء انسان به گونه‌ای است که استعداد دریافت روح را دارد و استعداد این را دارد که روح در این بدن قرار بگیرد، این بدن و این اندام آشیانه روح شود، جایگاه و موطن روح شود؛ اما اندام دیگر حیوانات یا گیاهان چنین ترکیبی چون ندارند، چنین استعدادی ندارند بنابراین نمی‌توانند آشیانه و موطن روح انسان شوند.

خب ما انسان را در احسن التقویم آفریدیم به لحاظ جسمانی آن روشن شد و به لحاظ روحانی هم که معلوم است ما به لحاظ روحی و معنوی استعدادی به انسان دادیم که به هیچ موجودی ندادیم، حتی به ملائکه هم ندادیم. انسان‌ها می‌توانند راه کمال را تا بینهایت طی بکنند و هیچ حدی برای کمال معنوی انسان نیست. هیچ مرزی نیست. برای ملائکه مرز هست. برای جبرئیل و میکائیل مرز است؛ ولی برای انسان به لحاظ روحی و معنوی می‌تواند به اعلی‌علیین برود، برتر از ملائکه شود، برتر از جبرئیل و میکائیل و دیگران شوند، می‌تواند هم به راه انسانیت برود، می‌تواند هم این استعدادها را به فعلیت نرساند.

این بیانی که مرحوم شهید مطهری در باب این آیه چهارم داشتند. فقط من یک توضیحی بیان کنم که این احسن التقویم بودنی که ایشان به لحاظ جسمانی می‌گوید روشن‌تر شود. درباره پیدایش روح انسان سه نظریه از قدیم‌الایام مطرح است: یک نظریه منسوب است به افلاطون پیروان افلاطون، یک نظریه مربوط است به ارسطو و پیروان ارسطو، یک نظریه هم مربوط به ملاصدرا و تابعین حکمت متعالیه.

این تفسیری که مرحوم شهید مطهری از احسن التقویم به لحاظ جسمانی کردند و اندام انسان کردند برآمده از دیدگاه ملاصدرا است والا این تفسیر با دیدگاهی که افلاطون و ارسطو در باب پیدایش روح دارد سازگار نیست.

اجمالش را بیان می‌کنم تا این بیان ایشان روشن‌تر بشود. افلاطون می‌گوید که روح هر انسانی هزاران سال قبل از اینکه بدنش شکل بگیرد، در رحم مادر جنینی شکل بگیرد، روح انسان‌ها هزاران سال قبل آفریده شده است؛ یعنی روح زید، عمر، بنده و شما هزاران سال قبل آفریده شده است. منتها این روح ما در ملکوت منتظر بوده است تا بدن ما در رحم مادرمان شکل بگیرد بعد بیاید در رحم مادر و تعلق به بدن ما پیدا بکند و در بدن ما قرار بگیرد.

خب بر اساس این تفسیر خیلی دیگر نمی‌شود این ادعای مرحوم شهید مطهری را ثابت کرد، این خیلی روشن نیست، ارسطو چه می‌گوید؟ ارسطو می‌گوید که هم‌زمان که بدن انسان در رحم مادر شکل می‌گیرد، اجزا شکل و شمایل خودشان را پیدا می‌کنند، از چهارماهگی به بعد در همان زمان یک روحی خارج از بدن انسان در عالم خودش آفریده می‌شود، آن روح می‌آید ضمیمه می‌شود به این بدنی که در رحم مادر شکل گرفته است.

ملاصدرا چه می‌فرماید؟ مرحوم ملاصدرا می‌فرماید که روح انسان نه وجود پیشینی دارد آن‌طور که افلاطون می‌گوید، نه وجود و پیدایش هم‌زمانی دارد در خارج از بدن و لندام و رحم، آن‌طور که ارسطو می‌گوید، بلکه روح مولود بدن است، روح ثمره بدن است، یعنی این نطفه‌ای که در یک فرایندی تبدیل به علقه می‌شود، مضغه می‌شود، عظام می‌شود و اندام شکل می‌گیرد، همین اندام مبدأ تولید روح می‌شود، یعنی این اندام زید است که می‌شود به لحاظ فلسفی قوه و ماده به وجود آمدن صورت روح، نسبت روح با بدن از نظر ملاصدرا نسبت میوه یک درخت با آن درخت است، طبق دیدگاه افلاطون مثلاً همین‌که درخت شکل گرفت و وجود خود را پیدا کرد میوه‌ها باید از بیرون بیایند ضمیمه این شاخ و برگ‌ها بشوند، قبلاً هم این میوه‌ها مثلاً آفریده شده‌اند. بر اساس ارسطو نه هم‌زمان که شاخ و برگ‌ها شکل می‌گیرند میوه هم بیرون آفریده می‌شود و ضمیمه می‌شود، بر اساس مرحوم ملاصدرا این روح میوه این درخت است، یعنی از همین ریشه و ساقه و شاخه‌ها و برگ‌ها روح تولید می‌شود و تعلق به بدن پیدا می‌کند و بعدها هم وجود تجردی پیدا می‌کند. بر این اساس شما می‌توانید بگویید که هر اندامی نمی‌تواند روح انسانی تولید بکند، هر اندامی نمی‌تواند ماده و قوه شکل‌گیری روح بشود، این دیدگاه مرحوم شهید مطهری بر اساس دیدگاه ملاصدرا است و به نظر ما دیدگاه پسندیده و موجهی هم است و آیات قرآن هم تأیید می‌کند. حالا خیلی دیگر برای طول و تفصیلش وارد نشویم.

خب تا اینجا تفسیر مرحوم شهید مطهری از آیه چهارم روشن شد، اما «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ». ایشان این‌طور تفسیر می‌کند ما این انسانی که برترین استعدادها را به لحاظ روحی دارد، می‌تواند به اعلی‌علین برود. خود این انسان این استعدادهایش را خراب می‌کند، بر اساس انتخاب‌هایش، بر اساس اعمالش، بر اساس کردار و اخلاقش

خودش، خودش را اسفل السافلین می‌کند! خود انسان خودش را اسفل السافلین می‌کند و ما این انسانی که خودش خودش را اسفل السافلین می‌کند برمی‌گردانیم، یعنی مرحوم شهید مطهری اسفل السافلین را در اینجا حال گرفته است، مثل «رأیت زیداً راکباً»؛ زید را دیدم درحالی که سواره بود، اینجا راکباً سواره برای زید است یا ضاحکاً که حال برای زید است. من زید را دیدم درحالی که خندان بود. اینجا شهید مطهری این‌طور می‌فرماید ما انسان را برمی‌گردانیم به کجا؟ به آنجایی که باید برگردانیم، جایش در این آیه بیان نشده است. ما انسان را برمی‌گردانیم به آنجایی که باید برگردانیم. درحالی که این انسان خودش را اسفل السافلین کرده است، خودش را پست‌ترین موجودات کرده است، خودش با اعمال و کردار و رفتار خودش خودش را اسفل السافلینی کرده است، در این حال ما او را برمی‌گردانیم، برمی‌گردانیم به جایی که باید برگردانیم.

خب ملاحظه می‌فرمایید که از نظر مرحوم شهید مطهری این (رَدَدْنَاهُ) در واقع نوعی مجازات است، نوعی کیفر است، هم چنان که از نظر بیضاوی (رَدَدْنَاهُ) نوعی کیفر و مجازات است. خب «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» چه می‌فرمایند؟ می‌فرمایند یک عده‌ای هستند خودشان را اسفل السافلینی نمی‌کنند و آن استعدادها را احسن التقویمی شان را پرورش می‌دهند، به فعلیت می‌رسانند، به کمال می‌رسانند، با چه؟ با ایمان و عمل صالح، آن‌ها که آن استعدادها را بالقوه بینهایت خودشان را با ایمان و عمل صالح به فعلیت می‌رسانند، آن‌ها یک مسیر بی‌انتهایی دارند به سمت لایتناهی در عروج و معراج هستند و روز به روز به کمالاتشان و ارتقائشان افزوده می‌شود و هیچ حد و مرزی هم برای کمال این‌ها و رشد این‌ها نیست، چون اجرشان انقطاع پذیر نیست و بی‌پایان است.

خب فرقی که دیدگاه ایشان با بیضاوی دارد یکی در آن تفسیر و توضیح احسن التقویم است که یک بیان جامع‌تر و کامل‌تری مرحوم شهید مطهری از احسن التقویم دادند؛ اما به لحاظ «رَدَدْنَاهُ أُسْفَلَ سَافِلِينَ» دیگر تفاوتی جدی با بیضاوی نمی‌کند. این (رَدَدْنَاهُ) را می‌گویند که ما برمی‌گردانیم؛ یعنی می‌خواهیم مجازاتش کنیم، همچنان که بیضاوی گفت، منتها بیضاوی گفت مراد از اسفل السافلین، جهنم است و مرحوم شهید مطهری می‌گوید نه، آنجا معلوم نیست کجا است، درحالی که خودش را به لحاظ روحی اسفل السافلین کرده است و تمام سرمایه‌هایش را از بین برده است، به خسران عظیم رسیده است، بلکه آن سرمایه‌ها را در جهت عکس به کار برده است و آن سرمایه‌های خدادادی را برای اینکه به سمت اعلی‌علیین به کار بگیرد به سمت اسفل السافلین به کار گرفته است. این استعدادها را در مسیر سقوط به کار گرفته است، ما هم آن را برمی‌گردانیم به آنجایی که باید برگردانیم.

خب هر چند ایشان نمی‌فرمایند کجا است آنجایی که برمی‌گردانند؛ اما جایی جز جهنم نیست، اگر اسفل‌السافلین را شما حال بگیرید ما مجازات می‌کنیم این انسان را درحالی که خودش را اسفل‌السافلین کرده است، مجازات چیست؟ او را برمی‌گردانیم، خب برگرداندن اگر مجازات باشد چیزی جز جهنم نخواهد بود.

به لحاظ مرجع ضمیر در (رَدَدَنَاهُ) هم ایشان همان فرمایش دوباره بیضاوی را دارند، چون می‌گوید برخی از انسان‌ها که خودشان را اسفل‌السافلین کردند، از نظر قرآن فقط مشرکین و معاندین و مستکبرین هستند که خودشان را اسفل‌السافلینی می‌کنند؛ پس یک شباهت و تفاوت‌هایی بین بیان ایشان با بیضاوی است؛ به نظر ما آن دو اشکال اخیری که بر بیضاوی شد بر ایشان هم وارد است که شما می‌آیید ضمیر مفعولی در (رَدَدَنَاهُ) را برمی‌گردانید به کافران، به گروهی از انسان‌ها، درحالی که ظاهر آیه ظهور دارد و نشان‌گر این است که ضمیر به همان انسان برمی‌گردد، همان انسانی که احسن‌التقویم است، همان نوع انسان، جنس انسان یا همه انسان‌ها. شما بگویید همه را به اسفل‌السافلین برمی‌گردانیم. خب این هم بیانی که مرحوم شهید مطهری داشتند.

دیدگاه علامه طباطبائی

اما مرحوم علامه طباطبائی که دیدگاه سوم بشود یک بیانی در این تفسیر سوره تین دارند و یک بیانی در «رساله الانسان فی الدنيا» خودشان دارند و برخی از مجلدات «المیزان»، آن بیانی که ایشان در تفسیر سوره تین از این دو سه آیه دارند با بیانی که در آن رساله و در دیگر مجلدات المیزان دارند تفاوت دارد! ما ابتدا بیان ایشان را در سوره تین بیان می‌کنیم و بعد بیانی که در آن رساله دارند و بعد حالا به داوری بنشینیم و ببینیم در میان این دو بیان کدامشان موجه‌تر هستند و نسبت به بیان‌های قبلی هم یک داوری کلی بشود.

دیدگاه علامه در ذیل سوره

ایشان در اینجا احسن‌التقویم را صرفاً به لحاظ استعدادهای معنوی و کمالات روحی تفسیر می‌کنند، برخلاف بیضاوی که می‌گفت هم به لحاظ سیرت است و هم صورت و برخلاف مرحوم شهید مطهری که فرمودند احسن‌التقویم هم به لحاظ اندام و جسمانی است و هم قابلیت و استعداد، هم به لحاظ استعدادهای روحی و معنوی است، ایشان احسن‌التقویم را به لحاظ استعدادهای روحی و معنوی می‌گیرند. ما انسان را، نوع انسان را، به لحاظ روحی و معنوی در احسن‌التقویم آفریدیم، یعنی برترین کمالات را به لحاظ قوه و استعداد به انسان دادیم، استعداد برترین کمالات را به انسان دادیم، بعد ایشان می‌فرمایند که به قرینه اسفل‌السافلین که در این آیه پنجم است، می‌فهمیم که مراد از احسن‌التقویم، اعلی‌علیین است. اعلی‌علیین در برابر اسفل‌السافلین، ما طبیعت

انسان را، نوع انسان‌ها را در اعلی‌علیین آفریدیم، یعنی استعدادهایی به انسان‌ها دادیم که بتوانند موجودی اعلی‌علیینی شوند، اما ما آن‌ها را و برخی‌هایشان را برمی‌گردانیم اسفل‌السافلین می‌کنیم.

خب مراد از اسفل‌السافلین از نظر ایشان همان جهنم است، عذاب و عقاب و این‌ها است. بعد ایشان یک چیزی را در تقدیر می‌گیرند مثل همان‌طور که بیضاوی گرفت یا شهید مطهری گرفت. هر چند نفرمودند ما این را در تقدیر گرفتیم، اما بیانشان نشان می‌داد، در بیان بیضاوی و شهید مطهری این بود. ما نوع انسان را به بهترین وجه آفریدیم. برخی از این انسان‌ها کافر شدند، مشرک شدند و خودشان را اسفل‌السافلینی کردند. این در تقدیر بود، ما آن‌ها را برگرداندیم «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ».

مرحوم علامه طباطبایی هم تقریباً در این بیانشان در سوره تین همین راه را رفتند. ما برترین استعدادها را به انسان‌ها دادیم. استعدادهای اعلی‌علیینی. اما انسان‌ها دو گروه شدند، گروهی از این انسان‌ها این استعدادها را به کار نگرفتند و به فعلیت نرساندند؛ بلکه با گناه و کفر و شرک در جهت سقوط حرکت کردند. ما این دسته از انسان‌ها را «رَدَدْنَاهُ اسْفَلَ سَافِلِينَ» به اسفل‌السافلین برمی‌گردانیم که همان عذاب و جهنم است؛ اما آن‌هایی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند نه، آن دسته دوم نه بین «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» و «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ» باید یک جمله‌ای باشد یا جملاتی باشد مفید این‌که این انسان‌هایی که همه در احسن‌التقویم هستند بعداً به اختیار خودشان و اراده خودشان دو گروه شدند، گروهی که کفر ورزیدند، شرک ورزیدند، آن‌ها را به اسفل‌السافلین که جهنم است بردیم، گروه دیگر که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند اجری بی‌پلیان برای آن‌ها در نظر گرفته‌ایم. خب باز همان ملاحظاتی که درباره دیدگاه شهید مطهری مطرح شد و بیضاوی که بیان کردیم باز آن دو مورد اخیر درباره این بیان مرحوم علامه طباطبایی هم هست.

[دیدگاه علامه در رساله الانسان قبل الدنيا]

اما مرحوم علامه طباطبایی یک بیانی در رساله الانسان قبل الدنيا خودشان دارند و یک اشاره‌ای در الانسان فی الدنيا دارند و یک بیانی در دیگر مجلدات همین میزان دارند؛ یعنی به مناسبت‌هایی در دیگر مجلدات میزان که این آیه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اسْفَلَ سَافِلِينَ» تا آیه ششم آوردند و آنجا یک تفسیر دیگری ارائه می‌کنند که غیر از تفسیری است که در اینجا دارند.

خب اگر بخواهیم بیان مرحوم علامه طباطبایی را خدمت شما بیان کنیم این است که مرحوم علامه طباطبایی می‌فرمایند که احسن‌التقویم همان استعدادهایی است که خداوند متعال داده است؛ یعنی آن جنبه روح انسان در

مرتبه ذاتش، روح انسان در مرتبه ذاتش احسن التقویمی است و روحی که هنوز دنیایی نشده است و هنوز به این دنیا نیامده است، هنوز تعلق به بدن پیدا نکرده است، ذات انسان را بخواهیم ببینیم، روح انسان را بخواهیم ببینیم این اعلیٰ علیینی است؛ یعنی همه استعدادها و ابزار و قابلیت‌های یک موجودی که به اعلیٰ علیین برود را دارد. تا اینجا بیانشان مثل بیانشان در همین سوره تین است و مثل بیانی است که مرحوم شهید مطهری به لحاظ آن استعدادها روحی دارند و اسفل‌السافلین را علامه طباطبایی در این رساله جهنم و عذاب نمی‌گیرند و همین حیات دنیوی می‌گیرند، این تعلق روح به بدن می‌گیرند، آن وجود مادی و بدنی پیدا کردن می‌گیرند. علامه می‌خواهد بفرماید انسان‌ها به لحاظ استعداد و قابلیت که همان مرتبه ذات روحشان باشد آن در اعلیٰ علیین است؛ اما این روح را نه اینکه متعلق به بدن کردیم، به بدن و دنیا وابسته کردیم، تعلق به بدن و دنیا در این روح ایجاد کردیم، میل به دنیا و لذت بردن در دنیا را در این روح ایجاد کردیم، این روح بالفعل اسفل‌السافلین است، یعنی انسان به لحاظ بالفعل بودن، اسفل‌السافلینی است و به لحاظ بالقوه اعلیٰ علیینی است و احسن التقویم است.

خب اگر انسان در این مرتبه اسفل‌السافلینی یعنی در همین مرتبه بدن، تعلق روح به بدن، وابستگی‌های روح به بدن بماند و خودش را بالا نکشد و رها نکند همین هویت نهایی انسان می‌شود و این بدترین وضعیت برای این روحی است که می‌توانست پر بکشد به اعلیٰ علیین برود و شما در واقع زندانی‌اش کرده‌اید! یعنی از زندان رهایش نکردید، از غل و زنجیر آزادش نکردید؛ بلکه روزبه‌روز بر تعلقات او و غل و زنجیر او افزوده‌اید! این اسفل‌السافلین ناظر به این است.

اما اگر انسان حرکت بکند و با حرکت و کوشش و اراده خودش و باتدبیر خودش می‌تواند این استعدادها را به فعلیت برساند و به اعلیٰ علیین برسد و به اجری بی‌پایان، به قربی بی‌پایان، به لذات معنوی و غیر معنوی بی‌پایان می‌تواند در دنیا و آخرت برسد، مرتبه‌ای از آن در دنیا و مرتبه دیگری از آن در آخرت.

خب انسان اگر بخواهد از این وضعیت اسفل‌السافلینی که دست تقدیر و حکمت الهی برای او رقم زده است، خودش را نجات بدهد و حرکت کند چه کار باید بکند؟ با عقل خودش بالتدبیر خودش با خرد جمعی؟ می‌گوید نه؛ با ایمان و عمل صالح، با دین، با تمسک به دین، دینی ما برای او می‌فرستیم که در این دین مصادیق ایمان، مراحل ایمان، جلوه‌های ایمان و عمل صالح برای این انسان تبیین شود، این انسان می‌تواند با ایمان دینی و تفصیلی، با ایمان به دین حق و عمل صالح منطبق بر دین حق می‌تواند خودش را از این اسفل‌السافلینی که ما برای او بر اساس حکمت‌مان قرار داده‌ایم، خودش را نجات دهد و به اعلیٰ علیین برسد.

بعد مرحوم علامه طباطبایی می فرماید در این رساله این بیانی که ما از این آیات کردیم با آیه امانت و آیه ۷۱ و ۷۲ سوره مریم هم معنا و هم نوا هستند که ادامه انشاءالله باشد برای جلسه بعد. در جلسه بعد این بیان علامه را انشاءالله تکمیل بکنیم و لوازم بیان ایشان را بگوییم بعد یک جمع بندی برسیم و انشاءالله بعد دو آیه اخیر بشویم.

والسلام علیکم و رحمة الله